

مہمان پرستو

صبح شد خانم پرستو
شادمان از کوچ برگشت
پر شد از آواز شادش
باغ و صحرا و در و دشت

لانه‌اش را روی شاخه
کرد جارو مثل مامان
یک گلیم تازه انداخت
باسلیقه توی ایوان

پرده‌هایش را اتو کرد
شست فرش کوچکش را
شیشه‌ها را برق انداخت
راست، چپ، پایین و بالا

چای دم کرد آخر کار
او برای استراحت
بعد مهمان عزیزی
توی لانه کرد دعوت

میهمان وقتی که آمد
پر شد از گل دشت و صحرا
چشمه‌ها را کرد پر آب
دشت‌ها را کرد زیبا

شاعر: زهرا داوری
تصویرساز: فروغ بیگزاده

مرغ دریایی
شوخی

قلعه بلند

گلدانی که حالش
خوب نبود

بازی هم گام و
هم صدا

ازی

سلام دوست جوان کفشپوش!

شیدم تو یک یا همندهن هتی و با دوستای ارادت نقاشی های
خیلی خیلی خوشگلی می کشی دوست داری نقاشی های
قلبت را برای من بفرستی؟ اسم و نامیلت را هم بگو
نقاشیت بنویس و بگو چند ساله هتی و به کلاس چندم
می روی. اینجوری بیشتر باهم دوست می شویم. این خانم
تلازم افتخار هست منظر نقاشی های که کشیده هتم.

• ፩፻፶፫ •

برای این بازی به دو شکل می‌توان عمل کرد؛ ابتدا ۴ قطعه چوب به طول یک متر و نیم و عرض یک کفش یا دمپایی و ضخامت ۲ سانتی‌متر، به علاوه ۶ جفت دمپایی تهیه می‌کنیم که ۲ قطعه چوب و ۳ جفت دمپایی برای گروه شماره ۱ و ۲ قطعه چوب دیگر و ۳ جفت دمپایی دیگر برای گروه شماره ۲ می‌باشد. ۳ جفت دمپایی را به ترتیب با میخ به چوب‌ها وصل می‌کنیم؛ به این شکل که پای راست دمپایی‌ها را به ترتیب روی چوب شماره ۱ و پای چپ دمپایی‌ها را به ترتیب روی چوب شماره ۲ با میخ وصل می‌کنیم.



بازی هم گام و هم صدا

برای انجام این بازی شاد و جذاب، نیاز به ۲ گروه ۲ یا ۳ نفره داریم.



کفش پای راست بچه‌ها را با بند کفش یا کش یا چسب نواری پهن، به ترتیب محکم به چوب شماره ۱ وصل می‌کنیم و کفش پای چپ بچه‌ها را به همان شکل و با همان ترتیب، محکم به چوب شماره ۲ وصل می‌کنیم و بعد دانش‌آموزان به ترتیب پای راستشان را در کفش‌های چوب شماره ۱ و پای چپشان را در کفش‌های چوب شماره ۲ می‌کنند. بعد برای بازی یک خط شروع و یک خط پایان در نظر می‌گیریم و مسابقه را شروع می‌کنیم. بچه‌های هر گروه باید هماهنگ با هم قدم بردارند و سرعتشان را با هم تنظیم کنند تا سریع‌تر به خط پایان برسند. هر گروه که سریع‌تر به خط پایان رسید، برنده است. برای هماهنگی در گام برداشتن می‌توانیم با هم کلماتی ریتمیک را تکرار کنیم. مثلاً راست چپ، راست چپ، و یا یک دو، یک دو، که با گفتن یک، پای راست و با گفتن دو، پای چپ را بلند می‌کنیم.

به این سوالات پاسخ دهید:

دوست دارید کدام یک از دوستان در گروه شما باشد؟ چرا؟
آیا برای انجام بهتر این بازی، هم‌قد و هم‌وزن بودن هم‌گروهی‌ها مؤثر می‌باشد؟
آیا می‌توان این بازی را با بزرگ‌ترها نیز انجام داد؟
آیا وسیله‌ای را می‌شناسید که بتوان به جای چوب‌ها از آن استفاده کرد؟
چه راه‌های دیگری برای وصل کردن کفش یا دمپایی به چوب می‌شناسید؟



آرش و موش موشکی به خرم آباد می روند

یک قلعه بلند



۲

موش موشکی خواست بگوید پنج، که باد مهربان گفت: رسیدیم! می توانی چشمانت را باز کنی. آرش دستش را از روی چشمش برداشت و ساختمان بزرگی را که بالای یک کوه بود، دید. موش موشکی گفت: این هم قلعه فلک الافلاک! آرش گفت: وای چه ساختمان عجیب و بزرگی! باد مهربان هوهو کرد و آرش و موش موشکی را روی یکی از برج ها پایین گذاشت و گفت: بهش می گویند قلعه. توی زمان های خیلی خیلی دور ساخته شده است. موش موشکی گفت: این قلعه نشان دهنده قدرت ایرانی ها در زمان قدیم بوده است. آرش گفت: چه دیوارهای بلندی دارد، این برج ها برای چیست؟



۱

یکی بود، یکی دیگه هم بود. یکی آرش بود، یکی موش موشکی بود. این دوتا به همراه باد مهربان به استان لرستان رفته بودند. بعد از دیدن دشت لاله ها، باد مهربان آن ها را به شهر خرم آباد برد. آن ها می خواستند آنجا یک قلعه قدیمی را ببینند. آرش گفت: دیگه صبرم تمام شد، پس کی می رسیم؟ موش موشکی به آرش گفت: چشمانت را ببند و تا نگفتم باز نکن. باد مهربان گفت: می توانی تا ده بشماری. آرش گفت:

یک...

موش موشکی گفت: یک قلعه بلند

دو...

دورش همه صخره و سنگ

سه...

ساخته شده از سنگ رو سنگ!

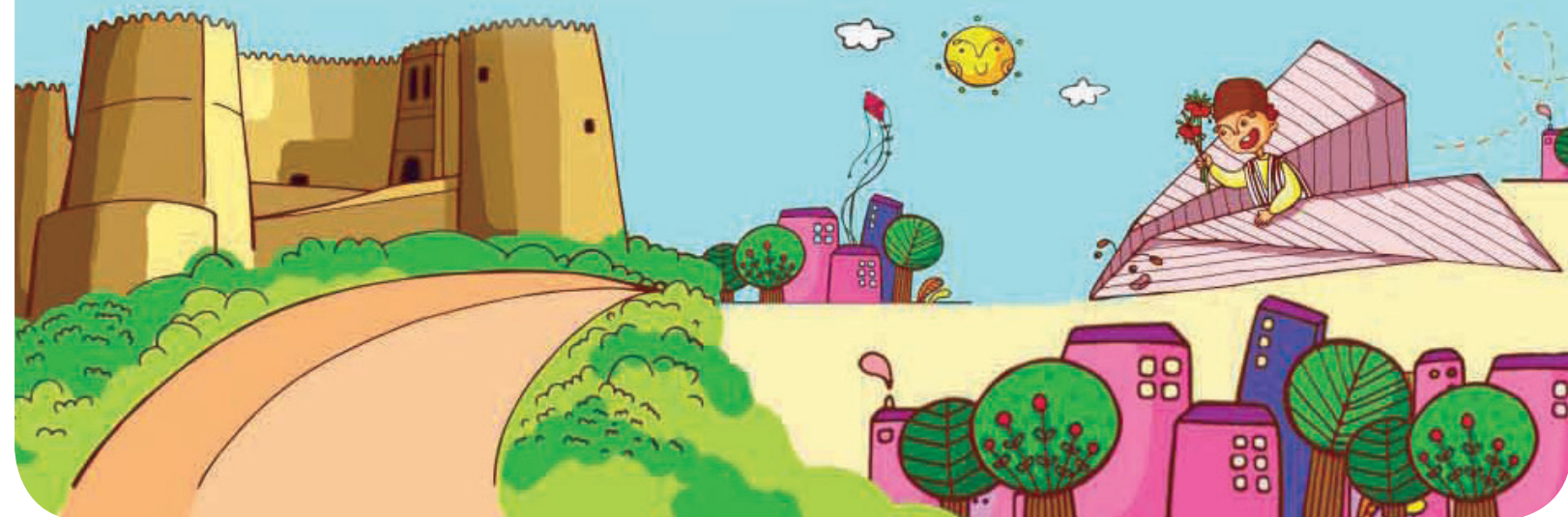
چهار...

دارد چهار برج قشنگ



۳

موش موشکی گفت: این دیوارها برای مواظبت از مردم شهر ساخته شده است. روی این برج ها هم سربازها دیده بانی می کردند. آرش گفت: پس اینجا برای جنگ بوده؟ موش موشکی گفت بله! سال های سال سربازها اینجا زندگی می کرده اند. البته الان موزه شهر خرم آباد شده است. اگر بخواهی با زندگی مردم لرستان در زمان های قدیم آشنا بشوی، بهتر است سری هم به موزه بزنی. آرش از بالای برج به شهر نگاه کرد و گفت: چقدر اینجا قشنگ است موش موشکی! به به چه هوایی دارد! موش موشکی گفت: خرم آباد شهر خوش آب و هوایی است دوستم! باد مهربان گفت: می خواهید شما را دورتادور قلعه بچرخانم؟ بعد هم برویم توی شهر، شاید چندتا دوست جدید پیدا کردیم. آرش دست هایش را به هم زد و گفت: از این بهتر نمی شه و پرید روی بال موش موشکی. اگر دوست داری با شهر خرم آباد و بچه هایش بیشتر آشنا شوی، هفته دیگر با آرش و موش موشکی همسفر شو.





ماجرای کله‌پوک و کله‌کوک

گلدانی که حالش خوب نبود

۱

کله‌پوک‌ها و کله‌کوک‌ها
غول‌های بی‌آزاری هستند که در کنار هم
توی شهر کوکی‌پوکی زندگی می‌کنند. آن‌ها خیلی
شبهه ما هستند، اما دوتا شاخ کوچولو و یک دم دراز هم
دارند. کله‌پوک‌ها و کله‌کوک‌ها خیلی شبهه هم هستند
و به راحتی نمی‌توانید آن‌ها را از هم تشخیص دهید و
فقط از روی کارهایشان می‌توانید بفهمید کدام یک
کله‌پوک و کدام یک کله‌کوک هستند.



برای مثال چند وقت پیش
یکی از آشناهای دور کله‌پوک و
کله‌کوک که در شهری خیلی دور از شهر
کوکی‌پوکی زندگی می‌کند، برای هر کدام از
آن‌ها یک گلدان گل زیبا هدیه آورد. اما کله‌پوک
و کله‌کوک رفتار متفاوتی با این گلدان زیبا
داشتند.

۲

کله‌پوک از گل‌های توی گلدان
خیلی خوشش آمد، او تا آن موقع از این گل
ندیده بود. کله‌پوک هر روز صبح به گل زیبا آب
واز آن مراقبت می‌کرد، اما گل زیبا روز به روز پژمرده
کله‌پوک غصه‌اش گرفت و با خودش گفت حتماً باید
بدهم، و شب‌ها هم به گلش آب داد.
اما گلش پژمرده‌تر شد. بعد کله‌پوک با خودش فکر کرد
خودم به سه وعده غذا در روز نیاز دارم و صبح و ظهر و
و گلش زرد شد. کله‌پوک غصه‌دار شد و نمی‌دانست با
از کلی فکر، رفت و یک بسته کود برای گلش خرید
گلش ریخت، اما گلش سبز نشد. او با خودش گفت
جای بهتری ببرم، و گلش را برد پشت پنجره
بخورد، اما باز هم گلش سبز





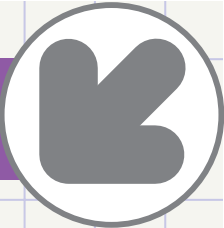
اما کله کوک جور دیگری به گلدان رسیدگی کرد. او خیلی گل‌ها را دوست داشت، اما چیز زیادی از آن‌ها نمی‌دانست. کله کوک برای اینکه بتواند خوب به گلش رسیدگی کند، نیاز به مشورت داشت. کله کوک همیشه سعی می‌کرد درباره مسایلیش با دیگران مشورت کند. کوک می‌دانست باید با کسی مشورت کند که درباره گل‌ها آگاهی داشته باشد و چیزهای باره آن‌ها بداند. کله کوک از خاله‌اش راهنمایی گرفت. خاله گلدان‌های زیادی داشت و خیلی به مراقبت‌هایی نیاز دارد. کله کوک پیش گل‌فروش محل رفت و از او سؤال کرد. اما گل‌فروش محل کوک معرفی کرد و گفت: توی این کتاب درباره گل‌ها مطالب مفیدی نوشته شده است. کله کوک کتاب گل‌ها را به امانت گرفت و خوشحال و خندان کتاب را با خود به خانه برد و بعد از خواندن قسمت مربوط به گلش را پیدا کند و بخواند. کله کوک توی کتاب خواند که گل زیبایش از کی آورده شده و آب زیاد برایش خوب نیست و آب زیاد ریشه گلش را خراب می‌کند و فقط بد به گلش آب بدهد. به علاوه گلش نیاز به آفتاب زیادی داشت، پس گلش را پشت پنجره برد با لذت می‌برد و خانه‌اش زیباتر از قبل شده بود و طراوت بیشتری می‌داد و کله کوک از داشتن آری از گلش موفق بود؛ چون او با خاله و آقای گل‌فروش مشورت کرده بود و از مطالب کتاب گل‌ها کمک گرفته بود.

کله پوک دیگر نمی‌دانست چه کاری برای گلش انجام دهد. او گلدان را جلوی تلویزیون گذاشت تا کارتون ببیند و حالش بهتر شود. حتی یک بار گلدانش را به گردش برد تا شاید دل گلش باز شود و دوباره رنگش سبز شود، اما گلدانش سبز نشد و کله پوک قصه ما نتوانست از گلدانش نگهداری کند و گلدانش خراب شد و کله پوک غصه خورد و اشک ریخت.



می‌داد. ده‌تر می‌شد. بیشتر به گلم آب د شاید گلم هم مثل شب به گلش آب داد، ید چه کار کند. او بعد و کمی کود برای مت؛ باید گلم را تا آفتاب بیشتری نشد

ایستگاه نقاشی

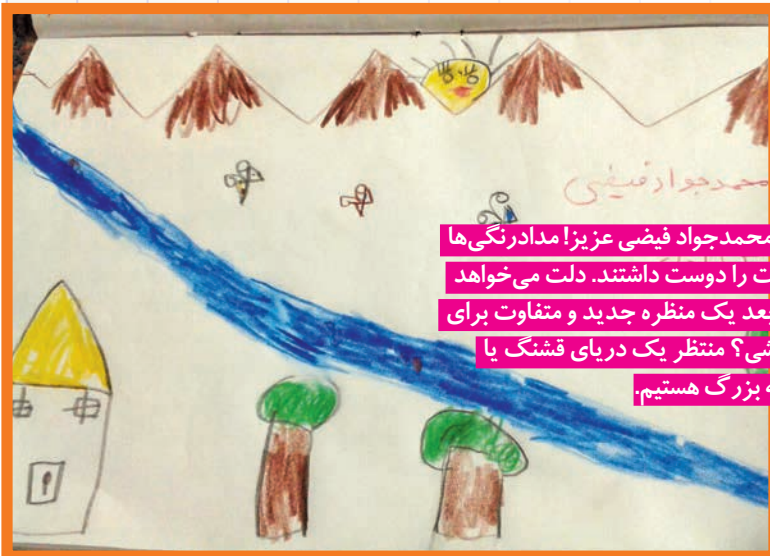


این نقاشی حرف
ندارد سجاد جان!
مثل مهندس ها خانه
را از بالا نقاشی
کرده ای. آفرین به
نگاه متفاوت!

سلام محسن عزیز! چه باغ زیبایی کشیدی! ابرها را ببین که چشم و ابروی سفید دارند و با این چشم و ابرو خیلی بامزه شده اند. فقط مدادرنگی ها می پرسند دوست نداری درخت ها و گل ها را هم رنگ بزنی؟



سلام امیرعباس! معلومه پسر قوی ای هستی. اینکه تماااا صفحات رو رنگ آمیزی کردی عالیه. همیشه تمام صفحات رو با رنگ های قشنگی که انتخاب می کنی پر کن! مثل همین کار قشنگ.



سلام محمدجواد فیضی عزیز! مدادرنگی ها
نقاشیت را دوست داشتند. دلت می خواهد
دفعه بعد یک منظره جدید و متفاوت برای
ما بکشی؟ منتظر یک دریای قشنگ یا
مزرعه بزرگ هستیم.



سلام نازیبا ی عزیزم! وایای عجب دختر
خلاق. آفرین به این ذوق و استعداد.
فقط یادت باشه دوتا رنگ شبیه به قرمز
بهتره کنار هم نباشن، چون کار قشنگت
خوب دیده نمی شه و رنگ ها قاطی
می شن.



سجاد عزیزم سلام! دنیای نقاشیت چقدر
مهربونه! به خورشید مهربون. به مرغ و
جوجه های مهربون. آفرین! راستی یادت
باشه ابرها همیشه سفیدن، مثل پنبه و
آسمون که ابریه سجاد جونم!



سلام فاطیمای عزیزم! چقدر باحوصله و
باذقت نقاشی کشیدی، آفرین. معلومه
که توی نقاشیت به عالمه اتفاق داره
می افته. راستی هر چیزی که از ما دور تره،
کوچیک تر دیده می شه؛ مثل آدم های
نقاشی قشنگت.





مرغ دریایی شوخ

تا حالا جوجه‌های جغد را که پره‌های سفید دارند، دیده‌ای؟ خب، اگر جوابت نه است، این هفته می‌توانی جغد‌های پَر سفید را ببینی و بعد قیافه آن‌ها را با زمانی که بزرگ شده‌اند، مقایسه کنی. عکس‌های دیگری هم هست. با دقت به آن‌ها نگاه کن!

این هم یک مرغ دریایی که با پسر بچه سر شوخی دارد.

این هم یک جغد بزرگ که پره‌های قشنگی دارد.

انگار این میمون حسابی در حال فکر کردن است. یعنی به چی فکر می‌کند؟

دوتا جوجه جغد با قیافه‌هایی خنده‌دار.

یک عکس سیاه و سفید از فیل. این حیوانات پوست کلفتی دارند.

وای! این کفشدوزک قشنگ را نگاه کن که روی برگ‌ها نشسته.

چرا این شامپانزه فریاد می‌کشد؟ شاید دوست‌هایش را صدا می‌زند.

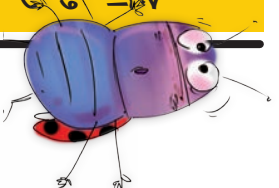
یک ببر مادر و توله‌اش که مشغول شیطنت است.



۰۹۳۶۴۰۳۷۴۰

جدول شماره ۳

جواب ها را در جدول پیدا کنید و مانند نمونه دور آن ها خط بکشید. حروف کلمات به صورت افقی و عمودی در جدول گذاشته شده اند. می توانی از زوای جدول حل شده خودت عکس بگیری و آن را به شماره ۰۹۳۶۴۰۳۷۴۰ تلگرام کنی. شاید تو هم جزو برندگان خوش شانس کفشدوزک شدی!



عزلات
جول شماره ۳

در صفحه ۷ پیدا کنید دندان های بزرگ فیل
در صفحه ۶ پیدا کنید. رویش برف نشسته بود و صدایش به خاطر سرما خورده گی گرفته بود.
در صفحه ۴ پیدا کنید. کله پوک ها و کله کوه ها در کنار هم نوی این شهر زندگی می کنند.

در صفحه ۵ پیدا کنید. کله پوک دوستش نداشت.
در صفحه ۳ پیدا کنید. بد شد که نوی خانه ما نیست.
در صفحه ۲ پیدا کنید. برای ترین صورتک استفاده می کنند.
در صفحه ۱ پیدا کنید. مامان می گوید همسایه جدید ماست.
در صفحه ۷ پیدا کنید. دماغ بزرگ فیل
در صفحه ۷ پیدا کنید از ته مانده غذای حیوانات دیگر استفاده می کند.

در صفحه ۶ پیدا کنید. هدیه مدارگی ها به قطار مدارگی
در صفحه ۵ پیدا کنید. سرانجام کله پوک به خاطر آن مجبور شد به دندان بزرگی ببرد.
در صفحه ۲ پیدا کنید. چیخ و هوا می خواهند درستش کنند.
در صفحه ۵ پیدا کنید کله پوک آن را بلد نبود.
در صفحه ۷ پیدا کنید. وقتی این گل را فوت کنی یک عالمه از آن در هوا پخش می شود.

حل جول
شماره ۲۰۱

